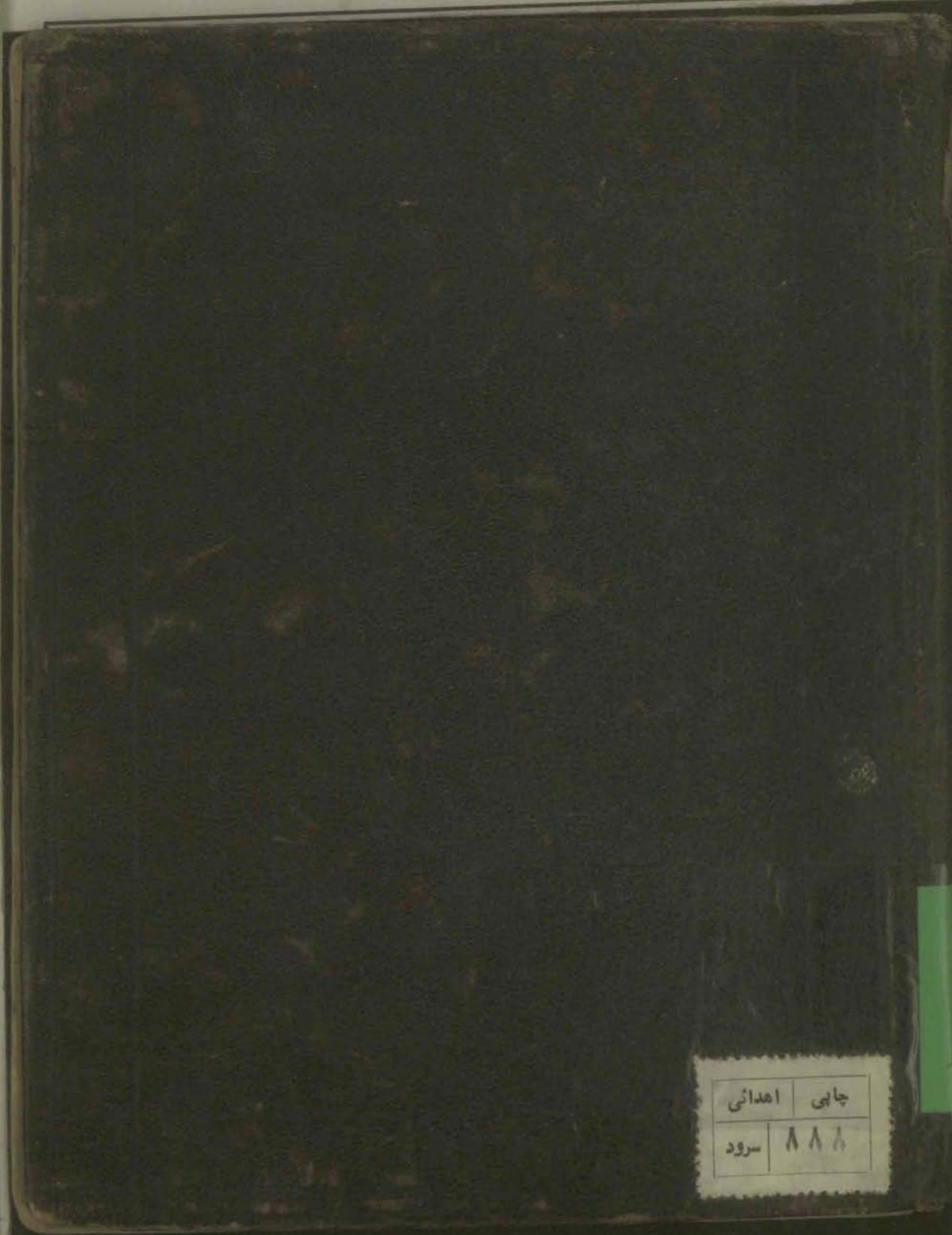


۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵



چاپی	امدانی
سرود	۸ ۸ ۸

جایی	۸۸۸
اهدائی	سرود

صفتان الاول بشرك اسم
 حركت هفتون اسم از به لام تا ز
 ت و فيها ثمان كلان الآي
 ذال به دون بوجوب تا قافيا
 و ضم آه بي تشديد يا محي
 حله آه و كسر كات تا كذا
 در و ز و ب و بعض فصيحه
 و سكون آه تا ابا را بجم
 و كسر هم و فتح فون مشقه
 مقدم بر آه تا من الاك
 سكي جليل و فيها ثمان كلان
 ميم و سكون نشا و فتح با بد
 تا موصه مقدم بر آه و قطع
 كلش كلان الآي قافيه هم
 في الشارح الذين بفتح ذال
 مفتحة لا و فقه



جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب نصاب الصیبات

مؤلف البصير فامر

موضوع

شماره ثبت کتاب ۱۲۸۲۲۲

شماره اختصاصی (از کتب اهدائی : غلامحسین سرود)

همین جورند اما بطریق
 لام و سكون آه مشق
 و ان با التاء محذوف
 ا بفتح فون مشق و شق
 الاقارن الحجاب بفتح
 مشق و توف بفتح ذال
 آه تا انهم بفتح هون
 آه و ان تا هم بفتح
 الاصله بر آه تا بون
 و كسر هم و كسر قطع
 ان بر آه مقصوره بفتح
 ان بفتح ذال

بدرستی و بفتح فون مشق
 و سكون آه تا ابا را بجم
 و كسر هم و فتح فون مشقه
 مقدم بر آه تا من الاك
 سكي جليل و فيها ثمان كلان
 ميم و سكون نشا و فتح با بد
 تا موصه مقدم بر آه و قطع
 كلش كلان الآي قافيه هم
 في الشارح الذين بفتح ذال
 مفتحة لا و فقه



۱۴۹
 ۹۵

بر کس این را بسپار
 چه خواند فراورش نهند
 وَإِذَا تَرَكُوا الْقُرْآنَ فَأَسْمَعُوا
 لَهُ وَآنصِتُوا لَهُمْ قَوْلَهُمْ
 تَعْلَامُ

کتابخانه خصوصی
 غلامحسین - سرود

بسم الله الرحمن الرحيم

در بیان موزون و ناموزون و تقطیع بیت و کیفیت آن بدانکه وزن چندین عام است بمیزان بحر یا بحر است
 شعر که مقرر کردیم پس هر چه بمیزان بحر یا بحر است باشد آن موزون است و آنچه بمیزان بحر بحر است
 نیست ناموزون است و این سخنیدن را تقطیع گویند در مصراع عربی میان و تقطیع بیت چنان است که لغت
 که در آن بیت است از یکدیگر جدا سازند بر وجهی که بر مقدار آن برابر باشد در وزن بحر و هر چه آن بحر که
 آن بیت در آن بحر است و مناسبت بمعنی آنکه تقطیع بمعنی پاره پاره کردن است و در تقطیع حد و حرف حرکت
 و سکون معتبر است و خصوصیت حرف و خصوصیت حرکت که فتح و کسره و خمه است یعنی زیر و زبر و پیش و دخل و باز
 مثلاً لفظ طوطی بمثل بروزن فعلین باشد و هر حرف که تلفظ در آن معتبر باشد در تقطیع اگر چه در کتابت باشد
 و هر حرف که تلفظ در نیاید آن معتبر نباشد در تقطیع اگر چه در کتابت باشد و هر حرف موقوفه غیر مکتوبه و مکتوبه
 غیر موقوفه بعد ازین تفصیل بیان کرده خواهد شد و سبب آنکه تقطیع بر موقوفه است نه بر مکتوبه میاید که
 حرف مصرع زیاد است باشد از مصرعهای با آنکه هر دو مصرع بر یک وزن باشند چنانکه درین بیت
 نشت سر در اهل کرم بجلین خاص دو خوان سه خوان دو سه خوان نواست خوان چه خوان که نواست
 اول بیت است و در حرفت و مصراع دوم چهل و سه حرف و بدانکه نون تنوین را عربی میان ظاهر نویسنده
 مکتوبه و موقوفه وزن شعر یکسان باشد و استیسا نشود فصل در بیان هر حرف موقوفه غیر مکتوبه از آن جمله کی گفتند
 که از اشباع فتحه لفت یعنی اگر کشیدن فتحه او ظاهر شود همچو آمد و آید بروزن فعلین و در تقطیع و الف نویسنده
 اول تحرک دوم ساکن بدینصورت آمد فعلین آید فعلین و دیگر و او است که از اشباع ضممه و او حاصل شود چون
 و او و طاکس که بروزن فعلان است و در تقطیع و او نویسنده اول تحرک و دوم ساکن بدینصورت آمد
 فعلان و طاکس فعلان و دیگر میاید است که از اشباع کسره حاصل شود چنانکه کسره من پیدل را کشند بر
 وجهی که بعد از نون یا موقوفه شود و در تقطیع این یا نوشته شود بدینصورت منی پیدل مناعیلین و این یارایه

بطنه گویند و بطن در لغت شکم بود و همچنین در بعضی از اصناف بحر الف و واو یا موقوفه شود و مکتوب نباشد چون لفت
 الته و یذا و اولک و واو له و یا و ربه و غیر آن و دیگر حرفیت که در حرف بنشیند است همچون حرم و فرخ که بر وزن
 فعلین است و در تقطیع آنرا در حرف نویسنده اول ساکن دوم تحرک بدینصورت حرم فعلین و فرخ فعلین فصل
 در بیان الف و واو و یا و مکتوب غیر موقوفه اما الف الف و صل است و آنکه میان مصراع واقع شود حرکت
 او را بحر پیش از او دهند و الف موقوفه نشود و ازین جهت او را الف وصل میگویند که حرف پیش از او بحر بعد از
 متصل میشود در تلفظ چنانکه روز سیغی سید را کل مسکین توشد و در تقطیع این الف نوشته نشود بدینصورت روز
 سیغی فا علاتن سید را فا علاتن کل مسکین توشد فعلین و اگر الف موقوفه شود ساقط نشود و در تقطیع چنان
 بود و یا سیغی و رخت از دست سید تقطیع بود و یا مسکین و سیغی در معانی غمت از رس معانی غمت سید
 معانی غمت و اما و او بر سه نوع است یکی و او عطف است و آن و او است که در میان دو کلمه باشد همچو دل و جان این
 آن در کلام فارسی بیشتر چنان است که ما قبل و او عطف یعنی حرف پیش از او ضممه موقوفه میشود و او موقوفه نمی شود
 چنانکه دل و دلدار و صبر و طاقت که در تقطیع نوشته نمی شود بدینصورت دل و دلدار فعلان ر صبر و طاقت
 فت کو فعلین و اگر و او موقوفه شود ساقط نشود و در تقطیع چنانکه کل و صل باید دیدار یا تقطیع کل و صل فا علاتن
 باید و فا علاتن و اریار فا علاتن و دیگر و او میان ضممه است و آن و او است که دلالت میکند بر آنکه ما قبل او
 ضممه دارد مثل تو و دو و سپهر و پیشتر آن است که این و او موقوفه نمی شود چنانکه همچو تو کو در دو و سه و دیگر و در
 تقطیع نوشته نمی شود بدین صورت هجت کو منقلین در و سه منقلین و دیگر فا علاتن و اگر موقوفه شود ساقط نشود و در
 تقطیع چنانکه دیگری در دو و سه کو مثل تو تقطیع دیگر در فا علاتن و در سه کو فا علاتن مثل تو فا علاتن و دیگر
 و او شام ضممه است و آن و او است که بعد از فا و موقوفه است اما فتحه فا حاصل نیست بلکه بوی از ضممه دارد و شام
 در لغت بویانیدن است و ازین جهت او را و او شام ضممه میگویند خواب و خور خواهد من خوش بود و در تقطیع
 نوشته نمی شود بدینصورت خواب من منقلین من منقلین خوش بود فا علاتن و اما و او میان حرکت است
 و آن میاید است که با هر کلمه پیوندد و دلالت کند بر آنکه ما قبل او تحرک است و آن حرکت یا فتحه بود همچون
 خنده و کبر و نه و مانند آن و یا کسره بود همچون که وجه و مانند آن پس اگر این یا در میان مصراع

واقع شود موقوف نشود ساقط شود و تقطیع چنانکه گریه کردم خنده کرد در تقطیع ساقط شود بدین صورت که
 روم فاعلان خند کرد فاعلان و چنانکه در که میگوید
 شود و حرکت که بیجا او نویسد و تقطیع بدین صورت که ریه من معلق شد او معلق شد و اگر در آخر مصراع واقع
 شود در حساب حرف ساکن باشد چنانکه غنچه پیش دانت لب بسته تقطیع غنچه پیش فاعلان دانت لب فاعلان
 بسته فعلن با بسته در مقابله نون فعلن است و گاه باشد که این فاعلان در میان مصراع در برابر حرف ساکن از
 میزان واقع شود ساقط نشود و در تقطیع چنانکه خنده چکنه بگریه من تقطیع خندوج مفعول کنی بگریه فاعلان
 من فعلن و اما با یوست که پیش از لفظ متحرک واقع شود و موقوف نشود چنانکه سیفه از عشق او جدا نشین
 و در تقطیع نوشته نشود بدین صورت سیف از عشق فاعلان ق او جدا مفعول نشین فعلات و بعضی این صورت را
 از قبیل ساقط لفظ وصل میدارند و میگویند که حرکت لفظ بیاض مثل میشود و لفظ ساقط میشود و این مصراع
 چنین تقطیع کرده میشود که سیف از عشق فاعلان و مفعول این سخن است آنکه در کثر کتابها عرض معتدله گفته
 اند که مثال یا مکتوب غیر موقوف فی و کی و بی است اگر سپا نویسد و بیج مثال دیگر نیارود و اندک در صورت
 یا احتیاجی که این را مثال آورده که در کلام بسیار واقع است و محتاج شد به مثال که در غایت کمی است
 نیز بدانکه اگر اسقاط یا راد او شد چه تفاوت می کند که بعد از یا لفظ وصل باشد یا حرف دیگر پس بسته همچنانکه
 گفته احمد و است که بروزن فاعلان باشد کفنی جعفر نیز راد او بود که بروزن فاعلان بود و نیت بگریه بروزن
 مفعولان است و آه علم و گریه موقوف شود ساقط نشود و در تقطیع چنانکه است سیفه از دعا کویان مجوزا راد او
 تقطیع است سیفه فاعلان از دعا کویان فاعلان یا مجوزا فاعلان زاراد فاعلان فضل در میان نون ساکن
 و بعضی از حرف ساکن مکتوب که در تقطیع ساقط شوند یا متحرک شوند یا همچنان ساکن معتدله باشند بدانکه بروزن
 ساکن که بعد از حرف مد باشد و حرف مد و او ساکن یا قبل مضموم و لفظ ساکن یا قبل مفتوح و یا او ساکن قبل
 مضموم است همچون لفظ چون و جان و چین اگر در میان مصراع واقع شود ساقط شود و در تقطیع چنانکه چون کنم و
 جان کنم و چین روم هر سه عبارت بروزن فاعلان باشد و در تقطیع بدین صورت نوشته شود چون کنم فاعل جان کنم
 فاعلن چه روم فاعلن و اگر در آخر مصراع واقع شود در حساب حرف ساکن باشد چنانکه ای قد و بگو تو سر و

روان تقطیعش ای قد اول فاعلان چه تو سر فاعلان و روان فاعلات نون روان در مقابله آمد فاعلات است
 و اگر اول حرف مد باشد و دوم نون باشد همچو یار و یا دوم نون باشد و اول حرف مد نباشد همچون امن و عون و
 عین و یا هیچکدام نباشد همچو سکر و آن دو ساکن در میان مصراع واقع شود ساکن دوم متحرک شود چنانکه یار شود
 امن جو و سکر کو همه بروزن فاعلن باشد چرا که در او روان شعر و ساکن در میان مصراع بسته مکر لفظ و نون که
 هر دو بجای یک ساکن اند بجهت سخت حرف مد با نون ساکن در تقطیع و اگر در آخر مصراع واقع شود در حساب دو
 ساکن باشد چنانکه کوی یار ملک امن جا سکر همه بروزن فاعلات باشد و اگر بعد از حرف مد و حرف ساکن واقع
 شود همچو کار و گوشت و کشتایب و مانند آن دو در میان مصراع باشد اگر آن دو ساکن در برابر یک متحرک باشد
 ساکن اول متحرک شود و ساکن دوم ساقط و تقطیع چنانکه کار و برکش گوشت بر کشتایب را تقطیع کار برکش
 فاعلان کوش برکش فاعلان تا س را فاعلن و اگر آن دو ساکن در برابر دو متحرک باشند هر دو ساکن متحرک
 شوند چنانکه رزم شود کار و جو بزم بود گوشت کو تقطیعش رزم شود مفعول کار و جو مفعول بزم بود
 مفعولن گوشت کو مفعولن و اگر سه ساکن در آخر مصراع باشد ساکن چهرین ساقط
 شود و در تقطیع چرا که در او روان شعر هیچ جا سه ساکن جمع شوند چنانکه
 تا چه سیفی بود شمع مرا سر گریه تقطیعش
 تا چه سیفی فاعلان بت ای شمع فعلان
 عمدا سه فعلان گریه
 فعلان

بجای

عصب و قلب خوشن از عرق
 هد نشانه غرض خسته ز هلا
 عجاج و نفع و فنام و هبا و هج
 حشانا فی جان و غراض راه او
 نعوث و نسر نعوت و نعل و نعل
 صنم جو نضب و نضب از خست نید
 جو عو شاری و نایب و نایب
 پدیم بی بد راست و لطم بی بوین

معدود
 در ادب
 کلامه کثیره از زبان نماند

و حق کنید ولی نضل و معبد سکا
 و روزه آمد و معارض نگر مید
 کلوم خستکی و مون عرق مرقوا
 قراضه و ریز ز رنج سود خستیا
 سواع و لای و مناسبت نامها بیتا
 و نیت و وایت پر و ال بهمان
 امثل خاشیه حسوا شران جوان
 سویق لیست بود اله دینه قوجا

الفِطْعَةُ الثَّالِثَةُ فِي بَحْرِ الرَّقَدِ
 عَجْزُ زَرْشِكِ هَانَتْ جِوَرِ خَوْنِ
 فاعلان فاعلان فاعلان
 خیز از بحر زمل انقطع بر خوار

جد

جد کردین صد سینه که زانور
 عرش سقیف بدخانه کج سیر و کج
 ذب سرحا سید کرا و سیم بخش واره
 عن خشم و انفت حاجا بر و شعرو
 هد صلح و حرج خک و یوم رو و کین
 شارق و شمس ذکا و بوح بیضا افنا
 نیک صحت قله و سده مهر کاین خدان
 خط کند دخت ازین خزان و کج کو
 جرد و اما ویم و جرد در باغ نیک
 ششینه هجر و شه بد و دلس خوی
 سطر و ساطح ضیفه طره عد و سلط

معدود
 در ادب
 کلامه کثیره از زبان نماند

نور جامه زرق و زاد نوشه باب
 حسن خوج و جی جان خشک و طبع
 حتما و حوماهی طر مرغ و زینس
 نقی مغر و شمس و اذن کوش طر وین
 عیظ خشم و حجاج خند حکه خار وین
 سانه و عسجد و عقیبا و عین صر
 زوج شو و زوزن غرقا و شکر
 اصل رخ و فرغ شاخ و بد زخم و وظف
 فیل پیل و بولش ظمی حمارا هو خ
 عتک ازک بلع برف و نادیم مملول
 مرز عجاز کلانه دان و حار و ک

معدود
 در ادب
 کلامه کثیره از زبان نماند

نور جامه زرق و زاد نوشه باب
 حسن خوج و جی جان خشک و طبع
 حتما و حوماهی طر مرغ و زینس
 نقی مغر و شمس و اذن کوش طر وین
 عیظ خشم و حجاج خند حکه خار وین
 سانه و عسجد و عقیبا و عین صر
 زوج شو و زوزن غرقا و شکر
 اصل رخ و فرغ شاخ و بد زخم و وظف
 فیل پیل و بولش ظمی حمارا هو خ
 عتک ازک بلع برف و نادیم مملول
 مرز عجاز کلانه دان و حار و ک

نور جامه زرق و زاد نوشه باب
 حسن خوج و جی جان خشک و طبع
 حتما و حوماهی طر مرغ و زینس
 نقی مغر و شمس و اذن کوش طر وین
 عیظ خشم و حجاج خند حکه خار وین
 سانه و عسجد و عقیبا و عین صر
 زوج شو و زوزن غرقا و شکر
 اصل رخ و فرغ شاخ و بد زخم و وظف
 فیل پیل و بولش ظمی حمارا هو خ
 عتک ازک بلع برف و نادیم مملول
 مرز عجاز کلانه دان و حار و ک

کوه روزن غرقه فرار است و بشکاف
 تر جامه ستر پردر رفته باز رهن
 ریزه دان نیکباز آهن کینه دان نیکباز
 جبرام که سیاه چهره امه دروان

سکه کوچ در رب روزنه او معبر هکله
 الظهار ابرودان والبطانه استر
 جددان بکار انش فله نیکباز
 دمع زادن ابر چشم و چون ترا باشد

الفطعة العذبة بحر المحبت
 در خورده ناله در خورده ناله

قد تودد من حسن سر و خوش رفتا
 تو بحر محبت این بحر دان و کن نکلار

زهی طراوت رویت گل همیشه جا
 مفاعیلن فعلا ت مفاعیلن فعلا ت
 فرین خیر و کرم استین سینه ستا
 کثیر بجد و وافر تمام و نافر کم
 قطاب جیب سر و لیل ازار و خفته
 میده و بلید و مصر شکر و سور ریش

جو ذیل دامن جامه است که بند ازاد
 قلبل و نزر و سپر اندک و حجاب
 عناد سازد و حیرت بل تمام مھا
 چنانکه معرکه لشکر که است حصا

بست بگردید و بگردید
 با محبت خورده ناله
 بدون ترس و بیگانه

ازاد چون بر تری
 بیای که بر تری
 شکر و سپر و سپر

در خورده ناله در خورده ناله

این چهار قطعه بر تری
 معنای او در اینجا نیست

صحنه

صحنه نامه قلم خامه دان و سبکین کار
 لبیب غافل و غم و غمی و غافل کول
 حد باغ و حبس جوب و خوش شفتا
 عقور کلب کند جمل شتر باشد

چتا و محط سوزن جو خون هم سوا
 شقیق در ورد و در فو صاحب ناز
 سفر جل ای و قنار و سبب و مانا
 شمله تیز و است و طلیح مانند ناز

چو بیست و سه روز بعد از ان ثلثین
 چو شصت و شصت و هفتاد باز سبعتین
 احد یک عشره دمانه صد اثبات
 و لیک سته و سبعته ثمانیه تسعه
 عفا مهو و راح و مدا و فرقی می
 عرب بد و صنوبر خلاف نا جوید
 و بقچه برک درخت و غصن شاخ

جوار بجان جمل و چشمت تو خستین دار
 دیگر ثمانین تسعین تو الیش میدان
 ثلث و خمس و پنج اربعست چهار
 شش است و هفت و هشت چو لاف
 کوی که در وفارس سوا صید شکار
 چو نخل خرما فی صانوت و دل جفا
 چو دو بیخ در رخ عتام سفید

در خورده ناله در خورده ناله

در خورده ناله در خورده ناله

معنای او در اینجا نیست
 این چهار قطعه بر تری
 معنای او در اینجا نیست

در خورده ناله در خورده ناله

چو نخل

بجز اینها که در این کتاب مذکور است

چو طلع و حظه در خان خارا ناموزا
 نمذ لبناذ بود مال بر هاده لک
 شمامه عطر بود بو بویدا جونه
 قیل و امت و عصبه رهط فرم کرد
 بطین بزرگ شکم باشد و جین خون
 نصابخت گرفتن چه ست یکدیگر
 رخص شسته دکن شوخ کن بر
 عوان و نیت کالم عرب شوهر
 مرآح جاشتره مرض است جاعتم
 قضیم دان جوخو معلفاری اخوز

جو اناک شوره گز و شوک خار سیدار
 پلاسر جلس درخت و زمین اب عفا
 بمد و قصر توفاء و در را کلاب سما
 چنانکه ایم و حش احم است شج ما
 شیر مرد و هند جمع حمانا
 تعانقت گرفتن کنار و حجر کنار
 ذلول رام و سن خفته و بقط بند
 قیرام پرد بان یک نسخ بود چه نوار
 کناسر دان و و جاران اهو و کفتار
 علیه نوبه نشوار و جی چه نشوار

فی بحر المحبت

بجز اینها که در این کتاب مذکور است

بیزد و صد خاطر ای هنر پرور
 مفاعل فعات مفاعل فعلان
 قریب رکن و مهم است خورشید این کعبه
 رجم قریب رفتا بود ختن دامنا
 ز کیت باک حتی مهر بان خوی حیان
 ملک فرشته فلک جوخ و مشر
 فلق سپید شفق و شوی را و کتب
 حل بره بفر و نور کار و عمل بخش
 بعید دور و را ابرام بشر و وسط
 علامه سندا اظسینک و منفردم
 سوار دست بچین جو با را اخلخال

ز بحر محبت ز لکش سفینه های کهر
 بخوان ز بعد وی ای بقطعه نضات
 ولید طفل و بچانم و والد ما
 چنانکه صبر و خیر والد و است بد
 حلی بدید و بی و رسول صیبه
 شهاب کو که زنی و بچم چه اختر
 ربه که خنر زن بنت و ایسه دان
 مراره زهره طال و کبد سحر حکو
 میانه وسط میان تخت ز یوفو
 قدم و نیت پیشه خصین و فاین
 و شاخ عقده و جایل رعایت ناخ

بجز اینها که در این کتاب مذکور است

بجز اینها که در این کتاب مذکور است

بدی نخستین نالی دوم آخرین
 منبر کهنه و بلوق قیاد و ربط زکو
 اجاج و تلخ و نفعه سینه است مالمح
 شتره خنده بود ماریج و سوط و
 عجان هم بود قیاد و نخاله سون
 حرام تنک و نضر بار دم لحام یکام
 رکار و کز بود کج و صنفه صافی
 بکم کینک و در ربع و سید حجل
 عقیم و عاقق نازاد حامل استن
 شفا حرف لب و اد و هار افتاد

فی بحر الی

نفض اولی آخری الخراست دکر
 صنف هم جو خراست و مضعه
 فراک عذب رنبا صنف هور و
 زبان فی چه انگشت ماد خا کستر
 ادم نامخورش و قد سکا اشک
 عنان دوال وی و مطوق و نطق
 ستوفه سته و حداد و قن اهنک
 ندیف نه شیده شناس و قن خط
 محزه کاهکشان خط استوا محور
 جهه وجه شطر استو قن خط

ایک چشم شوخ از مستی عقید
 فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق
 فرخ و فرخ جو و بضم مخم و فرخ
 اصغر فاقع خرد است احقر قانیت
 چند و صخر و حجر و جلد و جلد
 جو فیض و جو بخش جو نیک خود
 عین رزدها زانست غن درها
 ظن زایحی نید و سب و شب
 قول باشد با قلا و زار و سبک
 زار باج ناریان سبک و خور و خور
 ناجران سار باز زکان و فاجر باکا

نشد طراغ ز کز خبر تو گفت شنو
 چون بدانی که این بحر مقل شد گو
 جو غیب آنور و تین اینجو کشتی مر
 هست اخضر سبز واضح و روشن
 هست حصبا سبک زه مایه و ارب
 و عطر و مشا و بخت سبک و با و ود
 جو غنادان بیاز و در بهد و سوس
 و حلالان کشتی و حصر و حصر
 پس عدس دانچه و حصر و حصر
 نثر و شش و ابر کندی و حصر و حصر
 صاعدانند که بالامیر هابط

دندان و پنهان پند و بخت و دست اناجر نامر او حاکم

بسیار است در این کتاب
 کلماتی که در این کتاب
 کلماتی که در این کتاب

بسیار است در این کتاب
 کلماتی که در این کتاب
 کلماتی که در این کتاب

بسیار است در این کتاب
 کلماتی که در این کتاب
 کلماتی که در این کتاب

بسیار است در این کتاب
 کلماتی که در این کتاب
 کلماتی که در این کتاب

ها و پستان جهنم دوزخ عشاق و بیم

درد کرم خجسته خاکی چو پود

در بحر الحجت

چو دل به برد عشاق بر کشد اهدا

بجز محبت خواند غزل بغمه چک

مفاعل مفاعل مفاعل مفاعل

بکوی کرم بود عقل و دانش و فکند

سعال سرفه و سهرت سبب اولت و نیک

قبضه کرم و واسع فراخ و وضو و نیک

هلاله ایوانست قمریه و قمره

شعاع او زهر صبح چه شکو و نیک

استج سبکته و سرحه زین و افوع کل

اشل و اقطع بیدان و اعوج لیک

فیتل کشته و عظم استخوان ضعیف کفنا

چو فهد در غم بود ز آفرین و بلند

غراب باغ و هزار اسعد لب و کعبه

ولی حیا و کرم کبوتر است کلید

قصبه آمد و طرف کز ویرا عرو

چنانکه ثعبان و مساز درها خند

چو طاب طیبه و ثوب منم ام قمره

چو بکه مگه شناس صفا و مرد و سنه

مفاعل مفاعل مفاعل مفاعل

طراک ما شرح الفاسوس

چو کبوتر در تنی است که چو پستان

از آن و کرم بشیر که اطلاق است

انفقا بشیر

جلید

جلید حظا و قشید بدیع و تیار و نو

قشایچه سو کند ان حند جهل

خلیل دوست بود خلد و میدا

فراش دان تو بسا و فراش پر و نه

مناحه ماتم و کافه بسند طبع طبع

حجی و قرق و روضه مرغزار شناس

سو بوق است و حشیش و جرش بلخ و نیش

قفار نان طی فوج و جزب و ناکر و

ز کبیت نیرک و خجیر و جرد انتمند

سعد همجو حسته کان مغاند حدک

ایل چه شتر مغانا طیس هست نوعی

چو خلق خصلت نیکت و خال و نه

چو فرش نهب سباط امدانست غیر فدا

ذلیل خوار عزیزان چند قصد کفنا

و طریقه حاجت و صلح اشته خضوت

جسب طعام در است و حواله نیک

سبا خواب شقر قوه لاله رود

ادب خرد با موزان در بفر کفنا

نامها اسبنا که در صید افتادند بر تپه عریض است

ز شرم قلدت سر زابای و کل

ز رشک زخت له ز اخور شده دل

بسته

کیمیا که جوانان شادان است از

بوی که با مشه و در هر کجاست

شقر کف و زنده شفا

انفقا بشیر

بسته

ان سسر که باشد

قراب

بُرَابِ رُغَامٍ وَثَرِي خَاكِ طَبَرِكِ

دَهْ اَسْبَدَدَرِ نَاخْتَنِ هَرِكِي

مَجَلِي مُصَلِّي مُسَلِّي وَنَالِي

لَطِيْمٍ وَبِكِي اَرَبِ جَا حَقِّ غَرِي

بَدِي بِرِهْ دَوْدِي كَرِ الْحَاقِ مِي كِنِ

غِيُوْرَانِ شَكِي اَبُو سُرُودِ

وَطَنِ جَا يَكِي كَرِيْمِ رِزْرِ بَعِ مَنَزَلِ

بَرْتِي بِنَا مِي تِ رُو شَرِي مَشْكَرِ

جُوْمُرَا حِ وَعَا طَفَرِ حَظِي وَوَقَلِ

فُوَادِ اَسْتِ قَلْبِ وَجَانِ وَخَشَالِ

بِكِي هَسْتِ قَا شُوْرُو دِي كَرِ چَرِكِي

اَسِيْفِ اَغْمِي كِنِ حَيْفِ اَسِيْدِ

فِي حَجْرِ التَّقَاتِ

اِيَا عَا رَضْتِ شَكْ خُوْرُ شِيْدِي

فَعُوْلُ فَعُوْلُ فَعُوْلُ فَعُوْلُ

تَمَّ مِيُوْهِي نَدُو تَبِيْنِ كِيَا

صَبِي كُوْرِكِ وَشِيخِ خُوَا جِيْفِي

كَرْتِ دَرِ تَقَارُبِ بُوْدِ اَسْتَبَا

بِجُوَانِ خُوْشِ دَرِيْنِ زَهْرِ صَبِي كَا

طَبِيْقِ وَبِيْسِيْلِ صِرَا طَسْتِ رَا

دِيْمِ وَجِيْدِ جِيْبِي سَتِ وَعِي كَرِيَا

عَرْضِ خُوَا سْتِ طَارِقِ وَنَالِدِ

عَدُوْ اَمِيْرِ عَكْسِنْدِ فِرْدَاوِي

غَدَاةِ وَمِيَا بَا مِدَا اَسْتِ رِيَا

ذِيُوْلِيْتِ غَرِيْبِيْتِ وَسَجَا لِي دُو

حِجِي حَجْرُوْلِيْتِ عَقَلِ وَهِيْ خِرُو

حَطَبِ هِيْرِيْمِيْتِ وَضِرَامِ وَحَصَبِ

مَنَاصِرِ مَفْرَحَا يِ بَكْرِ مَحْتِنِ

حَكْمِ دَاوُرُو وَحِكْمَةِ جَا يِ اُو

ذَهَابِ وَحِجِي رَفِيْنِ وَاَمِيْدِ

مَعِيْدَةِ حَلِيْلِيْدِ طَعِيْنِيْدِ رِيْصِ

فِي حَجْرِ الْخَفِيْفِ

نُوْشِ اَبَكِيْنِ دَانِ وَفَا سِدِيْتِيَا

جُوَا بِيْضِ سَهِيْدِيَا وَاسُوْرِيَا

عِشَا وَفِي خَفْتِنِ قَلْبِي سُو كِلَا هِ

رِي كِي حِيْبِ بِيْرُو قَلْبِي سَتِ جَا هِ

خَطَا جِيْرِمِ وَزِيْبِيْتِ وَعِصِيَا كَا

فِرُوْزِيْنِي عَشِيْتِ وَكَلَا دَانِ كِيَا هِ

مَلَاذِ وَمَعَاذِ اَسْتِ مَلْجَا بِيَا

وَلِي بِيْنِي هَمِچُو شَا هِدِ كُوَا هِ

سِيَا حَتِ بِي كِنِ سِيَا حَتِيْنَا

زِيْنِ وَبِعَلِ شُو هَرِ دِيْنِي كِلَا هِ

بوس ناموس و فرنگ اورد
دانا نزل و سوز و دلان
و برت و شور و مسافه و بند
ادعا کون
رشدن جو برین بینی که رنگ
کرده و چو نوار
آر بر
مرد و چشم
دشمن پرور و سر و کور
بجایان کار سی پیشش
که گوید و او تا کنی تا

طاروت با یک نازه سپهر
سده یعنی نوزده سینه
که چهارت از ناله باشد
طاروت گویند و گویند نواز
ناله گویند

دو سینه فرو به نینه است
که فرو نین و بگفته یعنی دانه
بموردادی از ناله کارای
چون است نانه

غوس یعنی از ناله

طاروت با یک نازه سپهر
دانه یعنی نوزده سینه
دانه نواز

بوس ناموس
بوس ناموس
بوس ناموس
بوس ناموس

مكه موزون فتاب لفا

فاعلات مفاعِلن فعلن

مِنْ عَن اِزَالِحِي نِيَا

فِي رِاسَتِ وَعَلَى بَرُو كَمِ حِد

اِنَا جُونِ نَبِي وَابْنِ مَر

اِنْتُمْ وَكَمْ شَمَا وَاذِ ابْتَدِ

اِن وَلَوْ كَرِهْتُمْ كِي وَا لَانِه

فَإِسْ وَقَبْلُ بَشْرٍ بَعْدُ سَبِي

حَبِّ مَكُومَه مَكْنُ دَعُ وَا ذَرَا

ذِي وَهْدِي وَهْدِي اِرِن

تَلِكْ اَنْزَن جُو ذَلِكْ اِيْمِد

وزن بحر خفيف حُت زفا

كهنم ايندَن وَا خُونِ بَمَلَا

اِبْنِ كُو كَيْفِ جُونِ اِمِ اَوِيَا

مِنْ نَا اِنْتَا وَا اِنْتَا مِيَا

مَاجِدِ وَا حِلْتِ مَرِ كِي وَا مَعِ يَا

اِنْتِ تَوَانْتِ زَن وَا لِي تَمَهَا

اَيْمَا هَمُوجِيْمَا هَرَجَا

لِمِ رُو لِي مَرِ اَلِ مَارَا

لَمِ وَا لَانِه وَهَلِ مِ نِيَا

مَرِ دَا ذَا وَا دُو سْتِ بَاهِدَا

نَشَمِ اِنْحَا وَا هِيْمَهَا اِنْحَا

غِيْرُ حِي قَطَا هَرِ كَرِ اِيْصَانِيْز

مِرْفِدُو صَحْنِ وَا رَفِدُو عَسْفِ قَد

قَلِ يَكُو كِلِ بِيُوْرُ ذِقِ اِنِ بِيُوْرُ

مَهْلَا اِهْسِنَه بَاشِ وَا اِهْا حِش

رَبِّ هَمِ رُبْمَا جُوْرُ بِيَا

طَرَفِ رِيْبَا فَبِيْجِ نَا رِيْبَا

فَمِ بِيَا خِيْرَسَلِ بِيْرِيْ اِنْرَا

فَلَا اِنْدَا كَا بِيْجِ نِيْ كَا

في بحر المحبت

زِيْحِنِ بَايِ تُوْخُوْبَانِ هَادِرُو

مَفَاعِلُ فَعْلَاتُ مَفَاعِلُ فَعْلُنْ

رَجَا اَمِيْدُ كَرِ اِنْتِ سُوْعِ وَا حِلْجُوْز

حَضِيْضُ وَا غَاثُ وَا غُوْرُ وَا هَجَلُ وَا هُوْزُ

طَعَا خُوْرِيْ وَا فِجْلُ تَرِيْ وَا مِلْحُ نِيْذُ

فَقِيْدُ مَغْرِيْبُ سَطْرُ اُوْرَا وَا مَغْرِيْبُ نِيْذُ

فَدِجُوْسِرُ وَا عَشَا وَا اِسْعُدُ وَا رِز

بَكُوِيْ حَمِيْتُ خُوْشُوْزُ وَا دَرْمَا

رُوْا نَضْفُ عَدَلُ وَا صُوْرُ وَا حِر

بِيْلَاعِ وَا رِيُوْ وَا تَلِ وَا بِيْجِدُ وَا حَضِيْر

اُرْزِيْرِيْجِ وَا مَرِ سُوْرُ نَا فُلُوْ وَا فَا ز

قَدِ بِيْدَقَا وَا سَمِيْنُ قَرِيْبِ وَا طُوْبِيْلُ

Handwritten marginal notes on the left side of page 22, including 'فد جوسر وعشا واسعد و رز' and other phrases.

Handwritten marginal notes on the left side of page 22, including 'بكوي محبت خوشخوز و درمما' and other phrases.

Handwritten marginal notes on the left side of page 22, including 'ارزيرنج و مر شور نافلولا فان' and other phrases.

Handwritten marginal notes at the bottom left of page 22.

عيز

باز چنانچه در این کتاب است

مخضد و غ و لب شکر و کشتن

سمید ز مکه نان سفید خلیج

قطع ن رجد و عناق بزغاله

ابو المله حکا وک و ز اسقبره

صغیر خور و جبار اشو و کخل

نکر عت و و ابدست و یغ

علانیه عن وجه اشکار بو

و سئل شد غد و ضجل و سلسله

عطاس عطسه عجب غری خلیج

ز نیم سنگد نیز هم بدی بشیرم

کلم هم سخلست و حرف هم بشه

کراغ باجر و جبن و بصل بشیر

رعنف کد بد است و است بند آغاز

چنانکه مغز و صان و صون و بند

چون سر کس و جو صفر مرغ و بان

جل تیز و مسن چرنا و مقطع

بنیه قتله بود کعب جو صلو و نیاز

ضمیر فکر چرند سر و منجوی

چو فنج و غیل و غللی ان شرب انبا

جبا و هناع و هدا بید و شمش ناز

رسیل هم ره بعله زن و نجی هان

قبرین ندیم بود هدم و شرب انبا

ایکل هنجور و همکاسه ستمی

رفیق یار و موافق عیش و خمر

فی بحر الترادف

ایند سرخرمان و ری خفا تمام

فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات

فر و غطیف و حلاخل سید انهم

عقوسیا امر کار و قول کف و فعل

لورنک ریح بو و باد عمیرین

زنده منکر دهن و غن و طیل بنه صو

لفظ شایع بقل تزه زرع کشت و رعد

نفر و سن و ضربند اظفر ناخ و جلد

از می انبه و انبا مردم و جبن و پیه

بارد بکر ساد و بحر مل سیرمقا

همچو لیل بعد الر بنقطه خوصص

مهر او صد و شمشیر و اسم نام

حبت طلو جاهتیا نکه بنا سطح نام

نوم خوار و مشی رفین بعد و در خطه

کوز کوز قصبه کاسه قیدیک کاخا

کدر خرم خرمه در صعب نفی سدا

خلاج و جو اند و صنو و جلتیک

اجر خرد و رشو پار غفر تاوان و

بکسر و سنی و اورد و کج و کوز
و کبکری نام کاسه
سازم و ناز و بیغ و همدان
و ضیافت یعنی در همدان
و در جفاست ک

رست بر دست سرود
و صد و سصد و سصد و سصد
و در اول کار که چهار باش
بزرگویند

کاسه و لانت و کاسه و سینه
کاسه و سینه و کاسه و سینه
کاسه و سینه و کاسه و سینه

کاسه و سینه و کاسه و سینه
کاسه و سینه و کاسه و سینه
کاسه و سینه و کاسه و سینه

اصحیح

چنانچه در این کتاب است

چرخ مرغ شکاری که زرد
چشمه بگویند با تو خوش

کاز جفاست فارسی چوپا
انواع شواضی بزرگ و بزرگ

کوشید
سخت مرغی است که بزرگ
آنچه گویند و بعضی گویند

مرغ و کبک است که بزرگ
بر غلبله گویند و ان از بزرگ
جباری است

نام چوسا از ستمی
سختی از قاضی که
سویب کزین ستمی
شود

ایکل

زهری ویت بخوبی کل دهان عین خندان

مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل

کفتانه معر و عضدان و سیران

صم کریم کنگر عجم لنگه کوله

سحاب عارض مز و غام از او ظن

دسج اسم طهارت مدخری اسم خزان

علا و خصم شمران حد او جورید

ابی سرکش بطنی کاهیل طری نارنجی

سغب غریب و طوی جوع و مصد نقی

کلف عشق و صلفی و سنه و نین

قد سر روان دل خطک مجاز باغ جنا

بدل بحر هرج این زن خوشانه نقطه

زحی ز میکی ننه مرغ و شو بریان

علم و عالم و علام دانا و اسی

حیا و وایل و سحر و مدرو مطربان

شتا و صیف شمه شتا و تابستان

وفاق و نکل مندا مک حصن سحر چه

خری سوادنی ناکر ضی ک غریبان

یکی سعاد و مرغران سیم یاندر کرجا

حد خاشع فرغ خافقهاست جلیان

دند

کوی بری درنده با تبه

خواه آن باری در آن سحر

مشتاق

آدمت چو لافه کلام فصول

بسیار که از سرش

وتد میخ و الی در رد و صبح و جوی

خضر یار دیشتم سیر و سخن کمر و خیز

صغر خورد کبر سیر فلک کانی سینه نگو

عنا ریخ و سنا رفعت جلا نری و کاره

عین و عید و غار و غصه ک و بشه

غمصر جو عمر ز فک و انک و نیکه

تیز کند یلد و نکته سحر بود درها باشد

توفه محمدیه فیما فله و سبب و سبب

لغز احمیه چلیتا سمر استطو افشا

ایمار و خکی و دی لبر شیرین زبان

قط بندود و ازار تیق بد جو میو کربان

فرج شاد و مسر و سنا جلدان و فرج

دنبه نیت و لبت رطل صخر و پرا

جنف میل و خضر سر و صیا است و صفا

زند کفک سین خط و مطا و خراب

چومان بز مریه بر اجم بند انکشان

صبا است در فر کند بغل خراب بنویز

چوید دو بنا تا اولوب و حرم سیکتا

قله دودله که کوی اشخ و صوگان

خورشید و بانو اشک ذکر لب و زبان

فی بحر الریح

تقی بقیه آ و کسر و کسوف

بهار سوز

سینه و قضا هر دو در است

کوبه قره من سینه در قره

بستان بستان بستان

بسیار استغاری که در سر

مستقل

مُسْتَفْعِلٌ مُسْتَفْعِلٌ مُسْتَفْعِلٌ

طَوْرٌ جَلِيْلٌ طَوْرٌ عَالِمٌ كَوْهٌ جَارِيٌّ

مِيْزَانٌ زَانٌ وَجِلٌّ نَارٌ وَوَقْرٌ فَرِيٌّ

لَوْحٌ سَكَالٌ وَجَوْهٌ اَمْلَانٌ وَرِجَالٌ

جِسْمٌ وَجَبْدٌ شَخْصٌ طَلَلٌ جَوَابٌ وَخَانٌ

سِنُوْرٌ وَوَحِيْلٌ هِرَاسٌ كِرْبٌ كَلِيْلٌ

قَلْبٌ كَرِيْحٌ جَوْهَرٌ بَدِيْعٌ مَلِكٌ شَهِيْدٌ

لَادِيْعٌ كَرِيْمٌ نَالِيْعٌ رِيْسٌ اَكْلٌ خَوْرٌ اِنِيْعٌ

جَمِيْعٌ فَيِّدٌ قَوْمٌ وَفَرِيْقٌ مَذْمُوْمٌ مَغْسِرٌ كَوْهٌ

عَمِيٌّ وَضَلَالٌ كَرِيْمٌ بَعْضٌ عَدَاوَةٌ

فِي جَمْعِ اَضْمَانِ

اَيْدِيٌّ تَقَطِيْعٌ رَجَبٌ خُوْنٌ جُوْبِيْلٌ كَرِيْمٌ

طِيْرٌ عَسِيْلٌ اَرِيْحٌ شَهِيْدٌ اَوْجَارٌ كَرِيْمٌ

فَلَكٌ هَيْفَةٌ جَارِيَةٌ كَيْسَةٌ شَهِيْدٌ اَوْجَارٌ كَرِيْمٌ

شَاخٌ بَلِيْدٌ قَلْبٌ سَمِيْعٌ اَوْسَلٌ زَرْبَانٌ

تَرْبَانٌ اَهْتَمَةٌ كَوْنٌ بُوْدٌ رُوْحٌ نَفْسٌ كَرِيْمٌ

بُرْعُوْكٌ وَنَمَلٌ زَرْبَةٌ مَوْرٌ عَالَمٌ اَحْمَانٌ

سُوْدٌ سِرْجٌ بُوِيٌّ كَطَبٌ بَرِيْدِيْكَانٌ

طَائِرٌ بَرِيْدٌ اَحْمَانٌ رُوْسَاْعِيٌّ اَفَاطِيْحٌ

طَالُوْفٌ لَهْ شَاكُوْكٌ هَجِيْرٌ كَلْبٌ رَاْعِيٌّ سَائِيٌّ

بَلْفَاجِيْحٌ قَرَانٌ بِيْتِيَانٌ اَبِيْتِيَانٌ

رویکان کاروان درنده
دست و پا و با عوف
سند و برتر

روح حصار بیدار
ایمان و خرد

جمله کلمات
که در این کتاب
است و در این
کتاب است و در
این کتاب است
و در این کتاب
است و در این
کتاب است و در
این کتاب است

اِي سَمِيْرٌ كَهْتٌ لَهْجُوْ خَارِجٌ

مَفْعُوْلٌ فَاْعِلٌ اَمْفَاعِيْلٌ فَاْعِلٌ

مِيْزَانٌ وَزَانٌ نَدِيْمٌ شَجِيْرٌ رِيْحٌ

كَلٌّ وَجَمِيْعٌ قَاطِبَةٌ وَجَلْدَانٌ هَمَةٌ

قِيْرٌ سَيْدٌ اَوْثُوْمٌ وَقِيْدٌ سِيْرٌ اَبْدَانٌ

فَتَاخِيَارٌ وَسَلُوْقٌ خِيْنٌ كَرِيْمٌ

خُدْعَةٌ وَرِيْبٌ صَبِيْرٌ شَكِيْبٌ جَالٌ

مَاشِيْبٌ جَهَارٌ دَبْدُرٌ اَوْخَرٌ مَشِيْبٌ

فِي جَمْعِ اِنْفَاعِ

جَوَاثِيْمٌ اَبْرَقَارٌ بِيُوْشٌ

فَعُوْلٌ فَعُوْلٌ فَعُوْلٌ فَعُوْلٌ

خَانٌ رَهْوٌ اَعْلٌ تُوْخُوْرٌ نَحِيْحٌ

اَبْرَقَارٌ مَضَارِعٌ خَوَالِيٌّ نَحِيْحَةٌ

جُوْنٌ مَلِيْحٌ اَبْنَاهٌ وَمَلِيْحَةٌ سَبِيْرٌ

شَطْرَانٌ وَبَضْفَةٌ وَجَرِيْبٌ نَحِيْحٌ

دَبَاكٌ وَرِيْعٌ تَرَاوَشٌ اَبْدَانٌ

بَغَاْعٌ بُوْدِيْتٌ اَثَاثٌ وَمِنَاْعٌ

رِيْمٌ وَرِيْسٌ كَبُوْتٌ جُوْنٌ جَلِيْحٌ

هَيْالَةٌ اَسْتٌ فِي سَيَايَةِ اَوْمَانِ اَهْتَابٌ

بَدِيْنٌ وَزَنْ مِيْزَانٌ اَوْرَا هَبِيْتٌ

اَلَا اِي نَكُوْخَلِقٌ وَنِيْكُوْ سَرِيْتٌ

ای سمیر که هت لهجو خار است
مفعول فاعل امفاعیل فاعل
میزان و زان ندیم شجر ریخ
کل و جمیع قاطبه و جلدان همه
قیز سید و قوم و قید سیر بادان
فتاخیار و سلق خین کریم
خدعه و ریب صبر شکیب جال
ماشب چهار دبدورا و خر میش

جمله کلمات
که در این کتاب
است و در این
کتاب است و در
این کتاب است

لغت چو سنت
بسته بر هر چیز

بسی
که در این کتاب
است و در این
کتاب است و در
این کتاب است

جید است خوب فیج است
 جم اب کرم است یچوم دو
 مئیس پر سیده افتاب
 جماد انچه نغز ایدش فرج سخا
 مشید بنای بر افراشته

رقوبای جان طبعی سرشت
 لظی وزخ و خلد و جنب هیت
 مجوس است کبر و کینیه کنیت
 نبات انچه میر ایدش فرج کیت
 خش چوب و طین کل لینه است

فی بحر الخفیف

ای خط رشک مشک نانا
 فاعلات مقنا علن فغلن
 سکر مسی و صحو هشیاره
 مبر و متقن و متین محکم
 و کهن و وهی است و وستیک

میل بحر خفیف اگر داره
 کوی چون بلب لان گلزاره
 نصر و عون و مظاہرت یاره
 مظلم و ذاج و مدلهم ناری
 ذل و ذلت هوان هو خور

ایتهال

درین بحر بحر خفیف است
 درین بحر بحر خفیف است
 درین بحر بحر خفیف است
 درین بحر بحر خفیف است

ایتهال و ضراعتک صرع
 قتم و حلفه و پهن سوکند
 نایس و حرمیان قنوط نومید
 فرزد که مضاعه سکنا به
 ضرب و جلد است و عصور

استیکانت نصرع زاربه
 زحی و اهل زیمه زنهاری
 چون تعطل بظاله بیکاربه
 حرفه پیشه حراسنوار به
 ترکی و رفاق و هند و مار

ذیب و دفع است و خریه سر کینه
 عرف خوشبو و عرف سیکو به
 ججیه شکنه طعمه خورش
 فاسق و فاجر است ناقرمان

قدف زحی است و شتم و سخا
 مسک و مشک و برانه بزاره
 اعتلال و علیل به بیار به
 نیراسان حسیرد شواره

فی بحر الهین

زهید ل برد از کل لاله رویت عیال

شده دیوان بحر زلفک عقل شورا

نهار سبب از نند و
 و همت در و بهمان
 سنا سدر
 دخی کسی را گویند که زنهاری
 خواسته و او هر چه شده
 خواسته را گویند که زنهاری
 که از سلاطین زنهاری
 خواسته باشد

بکسر در اول لفظ است
 استی و بی زبان

کرنه چشم کانت نازک
 زوی کوزر عیال باسم
 مزاج و از گن و باسم
 مجری کمر خن

شبهه است
 مشهور است

عقل
 عقال

فی بحر المضارع

یجاء من فاعل جثم تو کشته ریش

مفعول فاعل ان مفعول فاعل ان

عقز جو کزدم است جهم زهرش زهر

اغصا کرد یاد چونیکا کز و شمشک

خجی تب و صداع و فواد کبارت

ظهر است پشت و بطن شکم فرو بوز

مسر در فتن و زنجب و کیمخت صخر

اکحل سیایک جو انجل فراخ جثم

بردل محبت ز بلای غم تو پیش

ایر بجرتند مضارع سازش ورد

جبه جعفر و وفقه بود جو کاکش

بالا جنوب صد و صبا یس بوزش

در کرد سردیل و جگر و جرح و ریش

البه نعامه نبه شمر مرغ و نجوش

باشد غم آسیر شیم و هم ز طندان ش

اشهل تو پیش جثم شمر جو فرا جو

فی بحر التکید

ای بگردن صفه د خونان جو منظر

همجو انجم بسته پشت ما تا بان زیره

فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان

شمع موم و زینب و بروج ناسر جید

تعبه سوراخ او منجل داس پیر مکرز

شیخ فانی یقین هم و هم بر است زال

علو بالاسفل است ذیل نامن قصر

مقتدا العین و ما موق و موق و ما

جوز و کوز و لوز با دام اعجه خایه

پس تفت اعمال حج دان و زنجب و جوا

و جشم شیشه و فرا و غیر مشکل کوز

هست منظر و و مراب و سنجل ایدینه

بر دعه قرطاط بشی کند و بالا کاک

هست بر بحر کمل بر خوان بصوت جثم

شاید و خشف و غیر البت و شال هو

کلبیان ماشه و کلوب و نیز و منثاره

خزین شهل عجزه در پیش و شمه

جدم و بنیان و اساس صلت و شرفه

کنج جثم و موخر شد بنال و هزار

چوسر طیار انا لود مسهم بر دره

ریش سر کین است لیکن قرن سر کین

چون بان سیدانه ماد جشم و تو کز

لبا عیسه سیک و هو دان و جلا ن

مفوف افسار است خلاه و علقه تو بره

از آن کسی که سنی بود
کافه ای که در آن است
در آن سر کین باشد که در
بیا که مشک باشد
در آن سر کین باشد
چون سیدانه ماد جشم
مفوف افسار است خلاه
و علقه تو بره

کسیکه سیدانه ماد جشم
کافه ای که در آن است
در آن سر کین باشد که در
بیا که مشک باشد
در آن سر کین باشد
چون سیدانه ماد جشم
مفوف افسار است خلاه
و علقه تو بره

فاعلان

بحر

فی بحر المضاعف

ای برد مهر از مهر تو مشعله
مفعول فاعلان مفاعیل فاعلات
خارج بر و ن جمله یخ و ز جمل و جمل
ذایع حریر آمد و بطیخ خر بریزه
قفیذ چه حاجت سگ خفا سناست
چهار چکاه مفروق و مفروق و فاعل
طلق و محاض در در و غیل شکل
وضیع ان بچه که اخر طهر شد بود
ملاح کشتینا و رقل تر کشته ان
مطبوخ بخته مغرغه کفگیر و قور

مه کیست لبر و تو کردد مقلبا
بحر مضارع الجون خوش بقلقله
داخل در و ن طبقه و وضو ضاه
چون کجک و کاک و قرض کل کج لیل
ضب و سوا و ضفدع جعفر و دلونج
ام الیماغ جای و و حجه کله
ادره غر و سر جلد بقطه ایله
تین نکه باز کونه بیاید بقابله
مجداف سبک کشته و مهدی بوخله
انقیه دین پایه و طنجر پایه

قلم مشهور و قلم مشهور
نقشه و از مشهور است

قرصک سفید ناهستی
بازین گشته در نکه
در طباق شیر و لادن
شیاک
بسی در شراب بهر است کور
در باران از جین نطقه
لا مشهور میشود
قلم مشهور از مشهور کوی باقی
کوه و در قوه و کساره
کله کوه انکه در قوه
باز در در جین

مسطط شد لوق کهن منیا عطا
سطر است ز بر و ن خط و سفیر چه
منجار نده باشد و منجار اسکنه
معیاجه تر از روز سنجی دان عیود

فی بحر المجتث

زهی ز مهر رخت برده افتاضیا
مفاعیل فاعلان مفاعیل فاعلات
اریکه تخت و انیا باران چو ظرف
فشیخامه نوذان و جامه ز عیب
همیار کوار نده طان و از روق ضیا
غدیر چه کوی بدشت و قطره بل

میرط و کیا کلیم بودار بعین جمله
تقیبش و بخت کافتن و فخص مسئله
میثقیبته شریک چه بودم و فخر نله
شاهین و فلس گفته چه باشد بل و

میرط و کیا کلیم بودار بعین جمله
تقیبش و بخت کافتن و فخص مسئله
میثقیبته شریک چه بودم و فخر نله
شاهین و فلس گفته چه باشد بل و

جلد شده بر و کفچه زدن
کوه زینور بیجان
کافتن معنی هر چهار لغت
که این معنی است
از مشهور است
منه لسه از مشهور و کورک
و کماک ترک و کورک
انق در تیساک
پول است که بیغ ناس
پول است که بیغ ناس

قرصه و قاع هر دو است
که بیغ ناس و بیغ که
قرصه و بیغ است

چرا کلیم خود را گویند
قلم مشهور است
قلم مشهور است
قلم مشهور است
قلم مشهور است
قلم مشهور است

چرا کلیم خود را گویند

قلم مشهور است

ایکه در د تو ز اح ح ل ما است

فاعلات مفاعِلن فعلان

اشعرو عمر و حمیر و کهتلان

این چنین بقعهای باز نهدت

خان بهار ز انم تود و است

گوی بجر خفیف دان در است

مرو انمار و عامی که در نبات

جنت روم و هم مریصا است

در بیان نامها اولاد نبی ص

در سینه دلت چو خار اندسیم

مفعول مفاعِلن مفاعِلن فع

فرزند نبی قاسم و ابراهیم است

با فاطمه و رقیه ام کلثوم

وز تیغ جفا های تو دل ز نیم است

بجر هرج احزاب زین تقسیم است

پس طیب ظاهر ز سر تعظیم است

زینب شهر از ترا سر تعلیم است

در بیان نامها از کفایت نبی ص

اگماه زخ که می محبتمه

میلک دل من ترا شد بیکله

مفعول مفاعِلن مفاعِلن فع

نه جفت نبی که پاک بود ند همه

تا ام حبیب حفظه بود و زینب

این بجر هرج دان و جوان با نغمه

بدعا است و خدایه محرمه

معمونه صفیه سود ام سله

در بیان نامها از کفایت نبی ص

ز چنین سنبل زلف شمیم عطر

مفاعِلن فعلان مفاعِلن فعلان

ز نامهای رسول خدا در قران

نبی لقمه و غیت و مزل و نعمت

بشیر شاهد داعی و مضطرب مبین

معطر است مانع همه خیر و بصیر

تو بجر محبت این بجر دان و کن تکبر

درین و بدین من نیست نام پاک

رسول و صد و رؤف و مومنون

گیرم و رحمت مدثر و سراج منیر

در بیان نامها از کفایت نبی ص

خواهی که شوی زود تو با علم

بوخارث و بوجهل و ابوطالب

کوی سبزه است در زمین کفایت
سینه دلت است کفایت
نبی لقمه است کفایت
عربی است کفایت
نام روی است کفایت
سهم بوده کفایت
از دوزخ کفایت
و کلام
و کلام

این
بسیار مشهور
که درین دو بیت
در روز نهار تا زوال شمس و در شب
که نور و جلال سوره است در
کتاب نازل شده و مجموع سوره
قرآن صد و چهارده سوره
باشد که هر سوره در هر یک
سال یک مرتبه در روز پنجشنبه
تلاص و در نهار و شب هر یک
باز در هر سال در هر روز
سال در هر یک مرتبه
داشته اند

نور و حج و انفال مد مسلمان
سوره با ایه اششاشش و انفال سوره نیکو است

پنج اول قد سمع و وعد و حدید
پنج سوره اول قرآن سوره فاتحه و بقره و آل عمران و انفال و مائده

مخیرم و طلاق و جمع و ممتحنه
بقول بعضی اینها هم در است

ناله بکن زلزله احزاب هجرات
نور اول بیدین انزلت با ایه اششاشش

فتح و یس و یس و نصر و هود
سوره یس و یس و نصر و هود

باختر و منافقون تعان بکران
که این از سوره است نفون

در کتابها قرآن

ای ترادرفهم معنی داد خوب سلیم

هم کتابت و کلام و هم مبارک هم

باز تبتیا و بلاغ و رسم و ذکر و فدا

هیچ دانی چند دارد نام قرآن عظیم

عهد و فرزان مبین جبلت و حکیم

موعظه نور و بیباک است صراط النجم

در کتب سجد ها قرآن

چون بر رسم از کضارع و لخر ب و

مفعول فاعلات مفاعیلن فعلن

سوره های یک ایه سجد است

تقطع او چنین کن و در حال زما

ای حیزه از جمال تو خورشید ایما

اندازان بر شمارم از قرآن

اول

اول اعراف و وعد و نحل و اسراء
المع الرز انما امره سبحانه

نمل که سجده حم است
عسر قیلک

شافعی راست سجده اخر حج
با ایه اشش

مکم و حج بعد از ان فرقان
کسبتن با ایه اشش بکار که اندی

نجم با انشفاق واقعه خون
والنجم انما استدار انشفت انرا بسم

همچو در صناد مذهب نغان
با ایه اشش

در بیباکها قرآن

اسناد قرائت بشم پنج و در و بیبا
از نسیب بیبا اسناد از نسیب بیبا

پس حمزه و ابن عامر و عاصم دان
ایضا

در مکه نخست ابن کثیر است امام

در بصره ابو عمر و علا دارد و نام

بو عمر و علا و نافع و ابر کثیر

از جنس کسانی شمر و هفت بکر
بیباک اسناد نیز از جنس قرآن است

نافع زمینه ابن عامر از شام

عاصم چون که شام حمزه از کوفه تمام

در اخفا و از غا

تفویض نون ساکن حکمشن ابر کارد
ملون

اظهار کن در حرف حلق و در غام کن در

کز حکم او زینت بود اند کلام کرد گدا

مقلوب کن در حرف با در غما اخفا با

اصناف
نافع مذکور است
و در زینب و ابن عامر است
پس عاصم و کثیر و کوفه
این نسبت است از کوفه

در مکه

در مویز اسباجان و نذر

دگرها از بجز وقت وضع کرد ز قاری	شیخ ابو جعفر سباجان و نذر که مشهور است
میم طایر و جیم زاء ضا است کای فخر	طایر بود مطلق ز نام و ز امجوز از حسن
جیم جایزدان کاف لازم از مکیج	میم لازم مکند از وی کوی کوه صخر
لا اگر نایب جیم کند عودش ممکن	در مینا ایست البتہ بر عود کن
صاد مزارست و ف ضررت در نفس	بگذرد از و کتر انا باشد در انفس

در بیابان ماهها عری

ز محرم جو کدشته جو بود ما صفر	دو ربیع و دو خادری بی یکدیگر
رجب از بی عجار و نسا و سوال	بازد بقعد و کججه چپن خبر
محرم در است و صفر راینه	در بیابان مویز و نذر
خادری نخستین بسیم سفید	ربیع نخست ب و د یکدیگر
	خادری دگر بر کسی محترم



رجب مصحف و قماشعبان بکل	مکه روزه تیغ جهان نذر جگم
بشوال سینه بدی قعدہ طفل	بدی حجتہ دیدار ز نیاصتم

در اسباجانها کافریسته و جلالیته

صبا چون از کل رویت نفا جین بکینا	نمانگر در مد و مخر از خالت و نمانید
مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفعیل	هنج این گفت ما فرس این نام فرمایا
ز فروردین خوبگذشت آرد کججه است	نمان خرداد تر آنکه زادت همی آید
پس از شهرورد مهرانان از روی	که بر کججه جن اسفند آمدن ماهی بنظر آید

در اسباجانها ماری

بدان بکل که رویت چون بهارا	هنج بحر لطیف و ابدا راست
مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفعیل	شهور و روم این هشت وجهات
دو تشریز و دو کانون پس آنکه	شباط از رینسان نیا راست
خوزان و تموز و اب و ابلول	نکه دارش که از من یاد کار است
بحر هنج احزاب یا مخزرتبار	این وزن مد بخوان چو در شاهو

در اسباجانها ای ترکیه

Vertical marginal notes in Persian script on the left side of page 50.

میر جوڑا و خوشه مکہ سرطان <small>بقی نظار در حوزہ و ناہ در سبند و سرطان پیشہ</small>	خانہ افساب شیر مدام
رمریکے گفتہ از نجوم ترا	تابیاموزیش تمام تمام
افزینندہ پرپی و مملکت	در بیامرفتسم افلاک بر کواکب سبکجا
بر یکی ماه برد ویم تیر است	انکہ نہ افزید چرخ و فلک
شمس بر چرخ چارم است مدام	باز ناھید برسیم میر است
ششہن چرخ مشتر بر اذان	ھمچو بر چرخ پنجن بہرام
ہشتمین چرخ ثابتات در او	ھفتہن است منزل کیوان
بیاورد دل پرو باد سبیل سرفا	ز براونہم کہ جملہ در او است
چشم ان ترک مست و کافر کیش	در اثن کواکب
فعلات مفاعیلن فعلات	جانکہ قح مطر و کسحاب بخ گریفا
حور مجوزاسی و دوسی بکیت	در بیامافاندر افساب کبر چرخ
	میکزند تیر عنترہ بردل ریش
	خوان بہ بحر خفیف ای درویش
	حمل و ثور شیر با پس و پیش

در بیامافاندر افساب کبر چرخ
در بیامافاندر افساب کبر چرخ

دلو و میزان و حوت و عقرب <small>بقی افساب در چرخ و جہا سب روز سہاند</small>	بہشت نہ تو من و جدی بکہ و پیشہ <small>در تو کس و جدی بہشت و نہ روز سہاند</small>
ناخذ نکر از دل از جان ہ است	خان و دل در د ترا منزل کہ ات
فاعلاثن فاعلاثن فاعلاات	خواند این بحر انکہ مرد اکہ است
لاولالت لاولالت لاولالت	لل کط و کط الل شہور کونہ است
ھر چہ از فہ شد مشتکی کن	بہج دیکر فرای بر سکران
پس بہر بہج ازان زخانہ شمس	خانہ کبر و جای مکہ میدان
واچہ مانندہ در احو منزل	ضرب کن در شش و در رخ میدا
در علم و رض جہد و این کن	کل چین و کمال خویش را نیکین کن
مفعول مفاعیلن مفاعیل مفعول	بحر ہنج زخاف نام این کن
ھر روز و ما سیزدہ تعیین کن	پس بہشت شش اضافہ و تخمین کن
ھر برجہ از موضع خور سی کبر	میلداد درجات مکہ مرا تخمین کن

بقی افساب در چرخ و جہا سب روز سہاند
در تو کس و جدی بہشت و نہ روز سہاند
بقی افساب در چرخ و جہا سب روز سہاند
در تو کس و جدی بہشت و نہ روز سہاند
بقی افساب در چرخ و جہا سب روز سہاند
در تو کس و جدی بہشت و نہ روز سہاند
بقی افساب در چرخ و جہا سب روز سہاند
در تو کس و جدی بہشت و نہ روز سہاند
بقی افساب در چرخ و جہا سب روز سہاند
در تو کس و جدی بہشت و نہ روز سہاند

انچه از فاه میرود بشمار ایضا هر یکیزاد و از ده انکار

بعد از ان بین که افتاب کجاست از دو م بر جیش ابتدا کن زان

انکه هر جمله طرح کن سی سه نابد انجا که مطلب است بر سه

برجی این باشد و درج اینست و بر حساب قبق اسانست

در بیان اجزای ثلثه

جره اول افتاد آخر دلکو چهارم حوت جمره ثانی

یازده روز چون گذشت از حوت جمره ثالث افتاد از دانی

غد دژان اشاج حد فرج قضید اثنا و دم و علیا و نخاع و طحال

در بیان محرمات کوفتند

پسر منانه است حراره است مشهوره یاد کبر این که ترا باز رها نند زویا

در این خست و روز شکر از و با نخرن سکندر خور و شکور کاهل و بد

کلوس کج دم جل شور با و آدم تبار و عقر و حتم سفید کام سیا

در بیان حیوانات

اسامی سن بقدر در تقارب جو خوانی کردی در علم فارغ

در بیان اجزای ثلثه
در بیان محرمات کوفتند
در بیان حیوانات

در بیان محرمات کوفتند
در بیان حیوانات

در بیان محرمات کوفتند
در بیان حیوانات

فَعُولُ فَعُولُ فَعُولُ فَعُولُ

بلیغ و جذع سن کا و است انکه

ابا لاله زحما مورون شمایل

فَعُولُ فَعُولُ فَعُولُ فَعُولُ

مخاض لبون حقه جذع لیس

پس تخلف و بعد سه سال نیز

جذع دان نمی پس باعی سد لیس است

نوحول جذع دان نمی پس باعی

در قلم از عبارت نایقوت

نکزیه سیاست و سبک

بستان در می زد و لیکن بی حرم

بگو بعد از این وزن ای برد بالغ

نمی و رباعی سد لیس است بالغ

که پوسته چنبت ز مردم برد

نقار بستان این بحر ایما مثل

نمی و رباعی سد لیس است و بازل

شود عود از قوه حمل غاطل

پس نگاه صبا لغ ز اسنا الغنام

پس نگاه قارح ز اسنان اسبان

نکته گویمت مهیا کن

سرخ و سنکین و سخی تپا کن

صمغ عربی در و فکن چار در و

در بیان

کوفتند

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان محرمات کوفتند
در بیان حیوانات

از بهر مرگش فرومای بهم	مازود و درم نیم درم زاج سیا
هم سنگ هر سه صمغ انکار و زاج	هم سنگ دود زاج هم سنگ هر دو ^{مازو}
من مدادی ترا بیا موز مک	ایک در علم خط شدی استیا ^{ایضا}
دوده بزک بگش و بی نم	زاج ترکی و مازوی اخضر
مشک خالص نبات مصر هم	صمغ ترا محجاز مناء الورد ^{مکان صمغ عرب است}
اندکی زعفران کنش منضمه	وسمه مرودر عصاره بکیر
بچه ل روز سق کس محکم	ورق زرد و فتره داخل کن ^{الامراضات مشرور باه است به فتره}
میشود بی کمان نه بیش و نه کم	وزن هر یک بتجرب حاصل
نیست مثلش بعرضه عالم	چون محک مالیش نماید زرد
بشوایخواجه نظام الملک و لانا حزن	جمله ماوان ریایت منظوم آمد ^{ماضا}
مصد مجد و صد قنیم و استقها من	شر و تفسیر تعجب مدت نفی و خبر

از بهر مرگش فرومای بهم
 هم سنگ هر سه صمغ انکار و زاج
 من مدادی ترا بیا موز مک
 دوده بزک بگش و بی نم
 مشک خالص نبات مصر هم
 اندکی زعفران کنش منضمه
 بچه ل روز سق کس محکم
 میشود بی کمان نه بیش و نه کم
 نیست مثلش بعرضه عالم
 بشوایخواجه نظام الملک و لانا حزن
 مصد مجد و صد قنیم و استقها من

في اسباب منع الصر

عک فنانع ز صر اند لغت نه پیش نیست	یاد گیری بو الفضایل در عمل این کار
عدل و تعریف و عجز و و ترکب است	جمع فائدت لغت ز پیش فون زائد
اوزان عدل از تو نامی لبش شمر	مفعول فعل مثالها مثلک و هم
فعل است مثل امر فخالست چون	مثل فخال دان قظام و فعل مخر

در بیان اسما منصر و غیر منصر

هر چه اسما ملک آمد و اسمانی	جملگی نام منصر نامند مگر شش نام
چون شعب و هو و لوط از انبیا مخرم	صالح و نوح و محمد ختمت الی و الهو
زوجه و هفتاد و یک درم سینه	چل و شش ست از از زینبی و شیار
ذهب صد اسرب پنجه و نه آهن چل	برنج و مس چهل پنج نفره پنجه و چار

در بیان اسما منصر و غیر منصر

این عبارت است که در کتاب
 و در کتابی که در کتاب
 در کتابی که در کتاب

